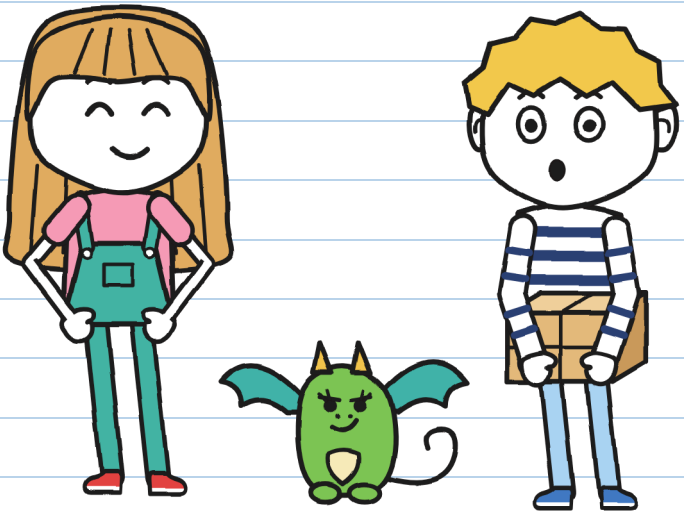
تحویل‌های غیرممکن ۱۰

این بسته گاز می‌گیرد

Lui Eriksson



(دفتر گاس)

اندازه L
سطح پیشرفته ۱۱+

تحویل‌های غیرممکن ۱۰
این بسته گاز می‌گیرد

متن و تصویرها: Lui Eriksson

اندازه L · سطح پیشرفته · ۱۱+

نسخهٔ فارسی: LinguAula

چاپ اول: 2026

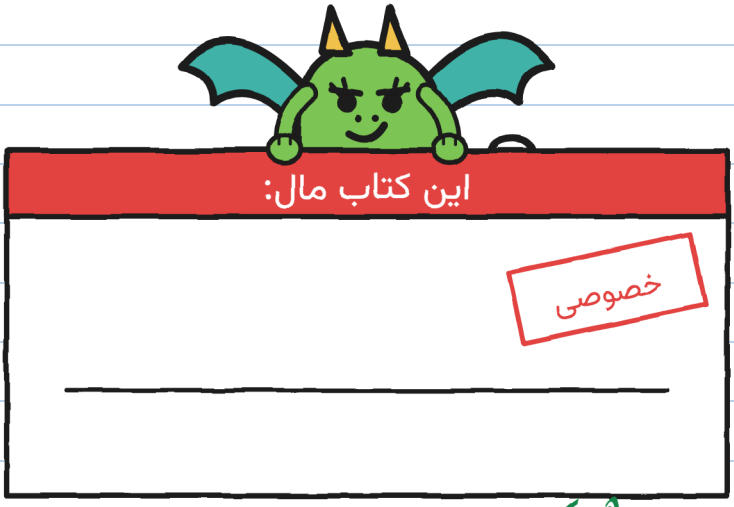
© 2026 Lui Eriksson · info@linguaula.com

فتوکپی آن آزاد است، برای کلاس و برای خانه.

LinguAula

هر فصل را در linguaula.com تمرین کن

در طول نوشتن این کتاب به هیچ بسته‌ای آسیب نرسید. تقریبا به هیچ‌کدام. — خ.

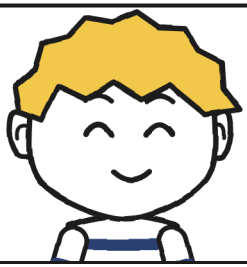


و مال هیچ کس دیگر نیست. — خ.

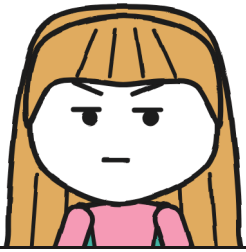
اگر پیدایش کردی، پیش از سپیده‌دم پسش بده.

ریزه گاز می‌گیرد چون در یک داستان زندگی می‌کند. برای حیوان‌های واقعی، صفحهٔ ۷۶ را ببینید. — خ.

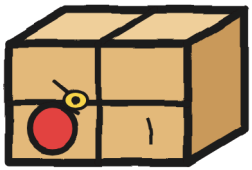
کی کیست؟



گاس. تازه‌وارد محله. پیک حرفه‌ای (کم و بیش). این دفتر مال اوست.



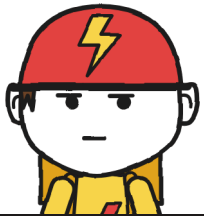
خولیتا. با رنگ سبز می‌نویسد، و چیزی که با سبز می‌نویسد پاک نمی‌شود.



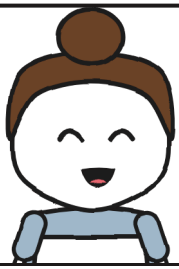
بستهٔ شمارهٔ ۱. مقصد: خانهٔ اژدهاها. دستور: گرم نگه دارید.



مارا. صاحب «تحویل‌های غیرممکن». فقط یک قانون دارد.



تونیو. پیک برق‌آسا. چیزهای خیلی خیلی کسل‌کننده را خیلی خیلی سریع می‌رساند.



الیا. نانوا. هوای گرم تنورش از توری آهنی جلوی مغازه بیرون می‌آید.

دفتر تحویل
مال گاس

خصوصی.

«خصوصی» یعنی اینکه اول من آن را می‌خوانم. — خ.



این دفتر از جعبهٔ شمارهٔ ۱۴ اسباب‌کشی درآمد. روی جعبه با اطمینان کامل نوشته بود «آشپزخانه»، ولی داخلش حتی یک قاشق ناقابل هم نبود: فقط همین دفتر، یک لنگه جوراب بی‌جفت و یک قورباغهٔ پلاستیکی که مال هیچ‌کس نیست.

فصل 1

همان که نمی‌شود

چهار روز است که به این محله آمده‌ام و فعلا دقیقا یک خیابان را می‌شناسم. البته از اول تا آخر.

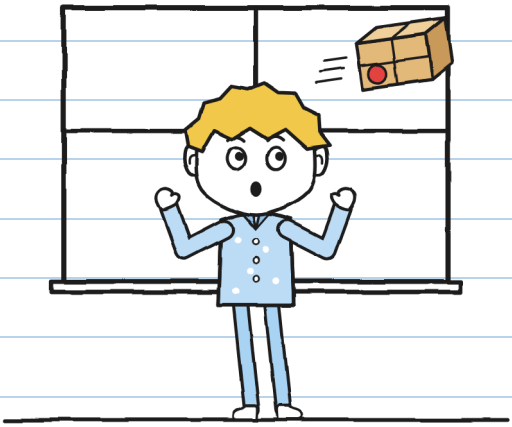


نقشهٔ من برای پیدا کردن یک دوست:

1. سلام کردن.
2. یک چیز جالب گفتن.
3. ؟؟؟

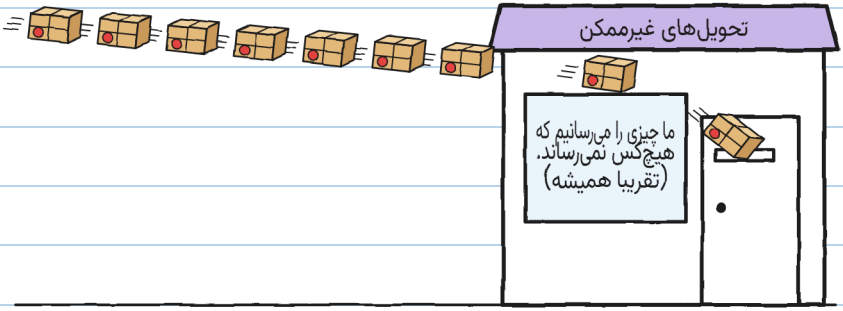
در شمارهٔ ۲ گیر کردم؛ از شمارهٔ ۳ هیچ خبری ندارم.

امروز صبح چیزی بیدارم کرد که از جلوی پنجره‌ام پرواز کرد و رد شد، و این از آن اتفاق‌هایی نیست که معمولا در خیابان ما بیفتد. یا دست‌کم من این‌طور فکر می‌کردم.



یک بسته بود.

بعد یکی دیگر رد شد، و باز یکی دیگر: نُه بسته پشت سر هم، مثل مرغابی‌ها، که از خیابان گذشتند و خودشان را از صندوق پست مغازهٔ روبه‌رو داخل انداختند. (یازده تای دیگر، آن‌طور که بعدا فهمیدم، زودتر برگشته بودند، وقتی من خواب هفت پادشاه را می‌دیدم.)

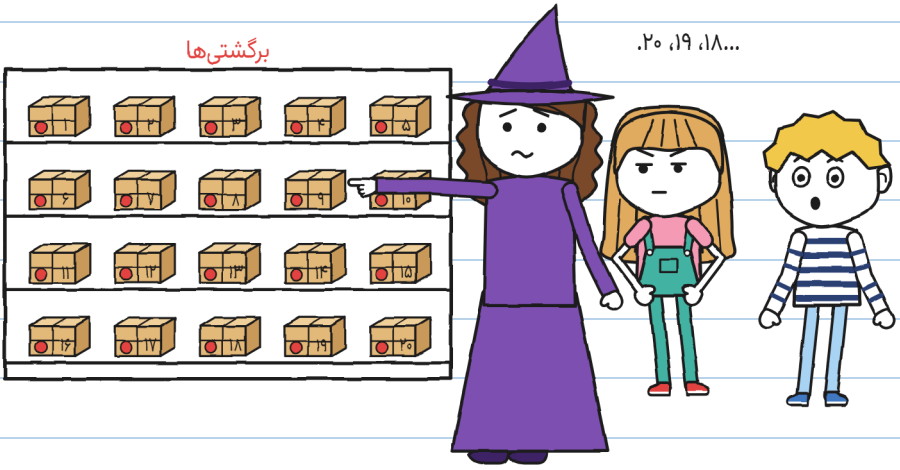


حالا شمارهٔ ۲ را داشتم: «بسته‌هایی دیده‌ام که پرواز می‌کنند».

این جالب نیست. خیلی زیاد پیش می‌آید.

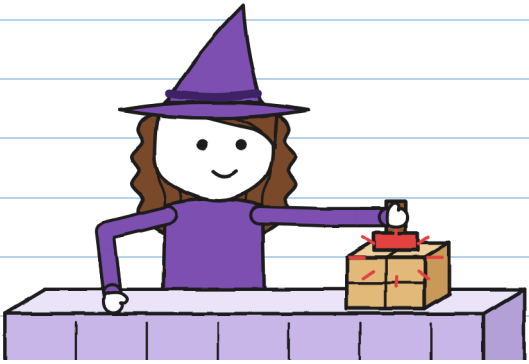
آن یادداشت را خولیتا نوشته، که همین امروز صبح در مغازهٔ روبه‌رو با او آشنا شدم. با رنگ سبز می‌نویسد، و چیزی که با سبز می‌نویسد پاک نمی‌شود: خودم امتحانش کرده‌ام.

بافتنی راه‌راهم را روی پیژامه‌ام پوشیدم و از خیابان رد شدم، پیش از آنکه دلیل خوبی برای نرفتن به ذهنم برسد.

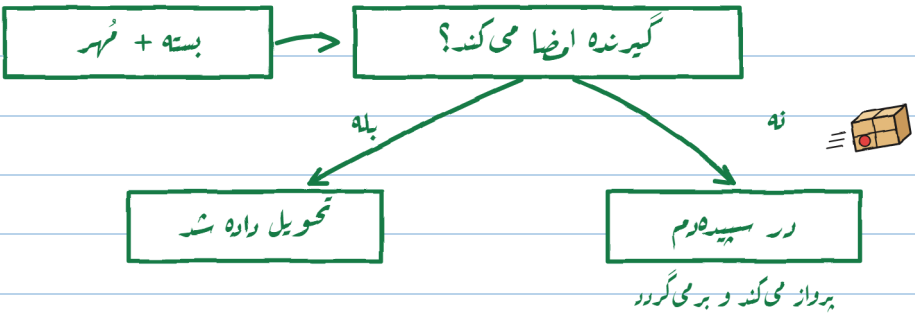


جادوگر آه کشید: «همه برگشته‌اند. باز هم.»

اسم جادوگر ماراست و یک مغازه برای تحویل‌های غیرممکن دارد، به‌علاوهٔ یک مُهر که طوری می‌درخشد انگار یک لامپ قورت داده.



خولیتا این را در دفتر خودم برایم توضیح داد، بی‌آنکه زحمت اجازه گرفتن از من را به خودش بدهد:



این‌طوری هیچ بسته‌ای گم نمی‌شود. تحویل هم داده نمی‌شود.

آن‌هایی که روی قفسه‌اند، بسته‌های برگشتی‌اند: بیست بسته که هیچ‌کس هیچ‌وقت موفق نشده آن‌ها را برساند و، بدتر از آن، همیشه یک نفر می‌فرستدشان.

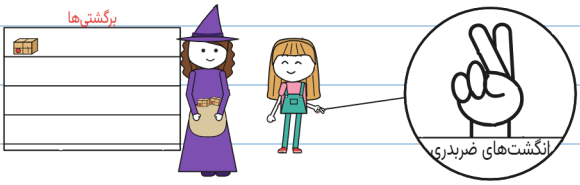
مقصد: ...
فرستنده: ر.

پرسیدم: «ر. کیست؟»
مارا گفت: «کسی که خطش خیلی بد است.» و دیگر هیچ.

نوزده بستهٔ برگشتی را در یک کیسه گذاشت: آن شب قرار بود یک پیانو را به یک فانوس دریایی ببرد و، سر راه، همه را دوباره امتحان کند؛ سپیده‌دم برمی‌گشت. فقط یکی ماند.

مارا هشدار داد: «آن یکی نمی‌شود. فقط یک قانون داریم: به قفسه دست نزنید!»

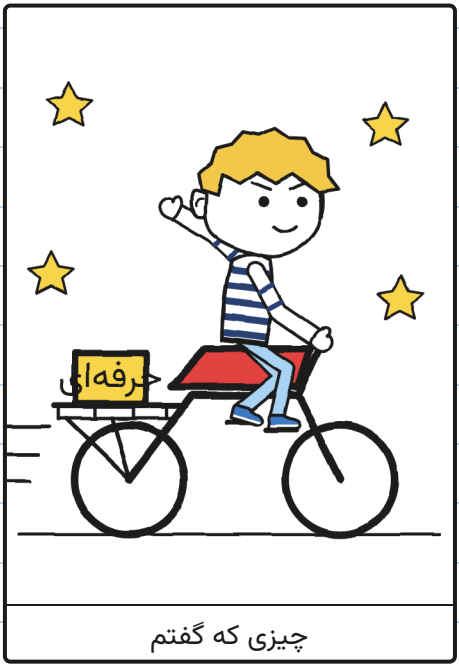
خولیتا با اطمینان گفت: «حتما.»



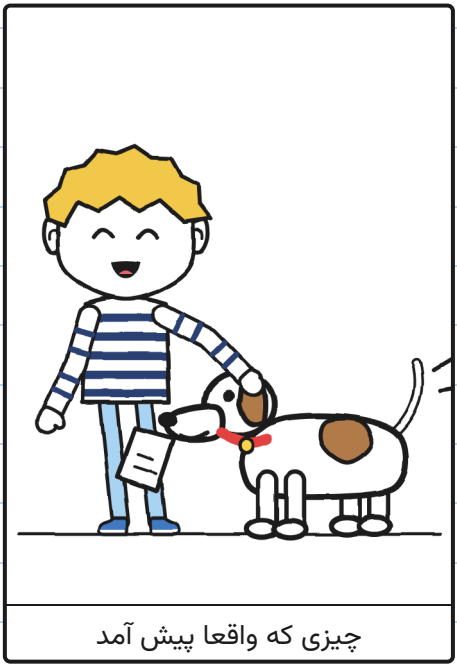
همین که در بسته شد، خولیتا از سر تا پا نگاهم کرد، مثل کسی که پیش از قبول کردن یک بسته اندازه‌اش را می‌گیرد.
«تو بلدی بسته برسانی؟»

و من همان جوابی را دادم که هر کس دلش دوست بخواهد می‌دهد:

«بله. در محلهٔ قبلی‌ام پیک حرفه‌ای بودم.»



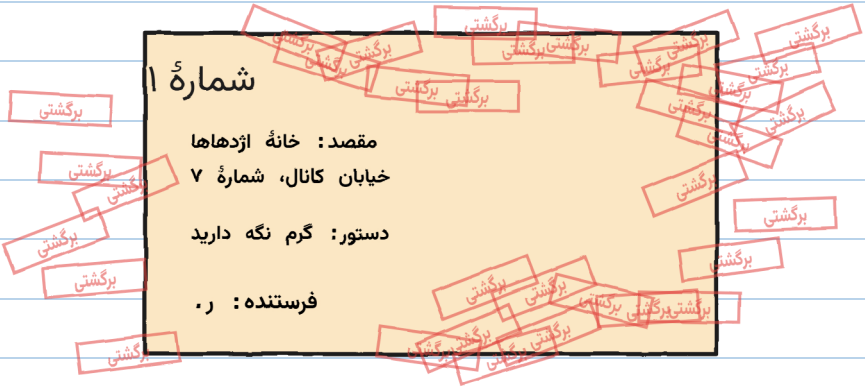
چیزی که گفتم



چیزی که واقعا پیش آمد

حرفه‌ای در کار سگ‌ها.

خولیتا تنها بسته‌ای را که مانده بود بیرون آورد: شمارهٔ ۱، همان که نمی‌شود. دست‌هایش کمی می‌لرزید؛ دست‌های من هم، هرچند من بهتر پنهانش می‌کردم: فقط بافتنی‌ام مرا لو می‌داد، که برعکس پوشیده بودمش.



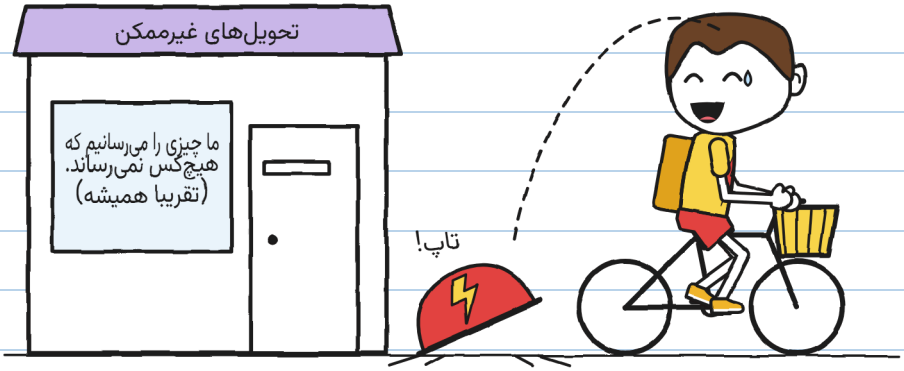
خولیتا استدلال کرد: «اگر پیش از سپیده‌دم تحویلش بدهیم، مارا بالاخره می‌بیند که من می‌توانم بسته‌های برگشتی را برسانم.»

«و اگر نشد؟»

«اگر نشد، خودش برمی‌گردد و انگار هیچ اتفاقی نیفتاده.»

به نظرم نقشهٔ بی‌نقصی بود، بدون حتی یک ایراد کوچک. هنوز نمی‌دانستم داخلش چیست.

زنگ یک دوچرخه صدا کرد و، آن طرف ویترین، پسری پیدا شد با کلاه ایمنی و یک کوله‌پشتی زرد که با حروف درشت داد می‌زد: «پیک برق‌آسا. در ده دقیقه، وگرنه رایگان.»

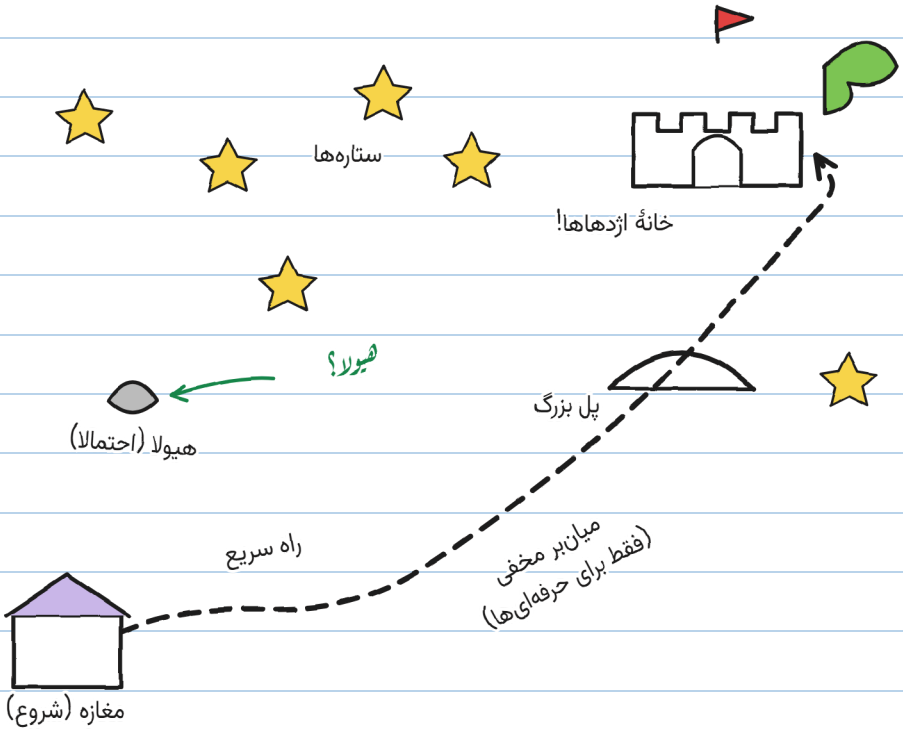


مسخره کرد: «تحویل‌های غیرممکن؟ غیرممکن است شما چیزی را تحویل بدهید.»

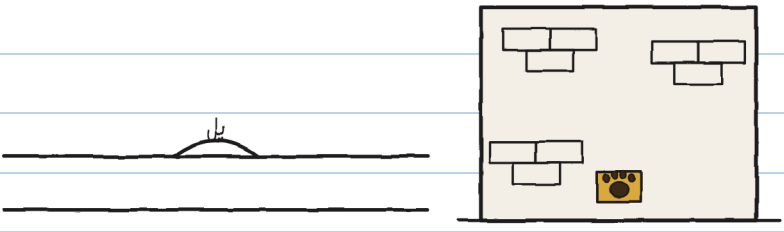
تونیو. چیزهای خیلی خیلی کسل‌کننده را خیلی خیلی سریع می‌رساند.

خولیتا با وقار تمام جواب داد: «پس امروز این را تحویل می‌دهیم.» تونیو «خانهٔ اژدهاها» را خواند و چنان از ته دل خندید که کلاه ایمنی‌اش افتاد.

یک نقشهٔ تحویل کشیدم، چون پیک‌های حرفه‌ای نقشه می‌کشند، و من از همین امروز صبح یکی از آن‌ها بودم.



ستاره‌ها سر راه نیستند.



خیابان کانال، شمارهٔ ۷

خیابان کانال، شمارهٔ ۷، خانه نبود. یک دیوار بود.

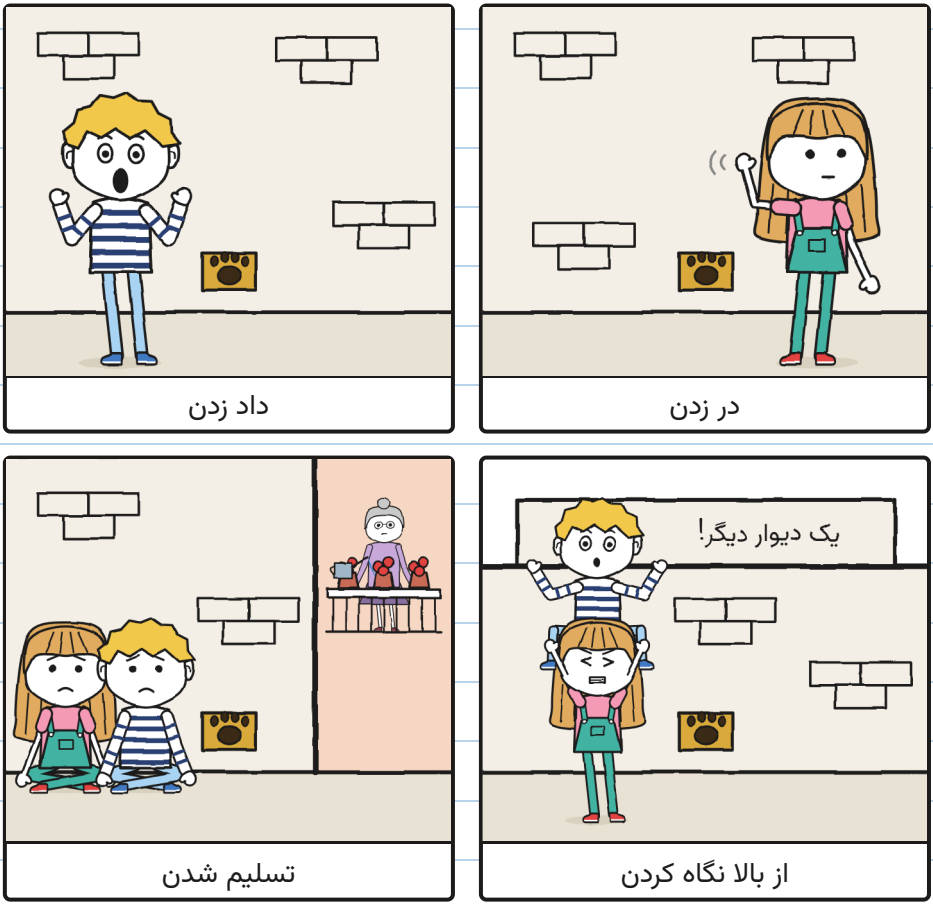
دیواری صاف، بدون در و بدون پنجره، از آن دیوارهایی که حتی یک مگس هم رویش سر می‌خورد. تنها چیزی که داشت، خیلی پایین، تقریبا چسبیده به زمین، یک صفحهٔ برنجی بود با سوراخی به شکل عجیب: درست در ارتفاع یک چیز خیلی کوچک.



صفحهٔ برنجی

پیشنهاد دادم: «شاید صندوق پست باشد.» بسته حتی از پهلو هم در آن جا نمی‌شد.

هر کاری را که آدم با یک دیوار امتحان می‌کند، امتحان کردیم:

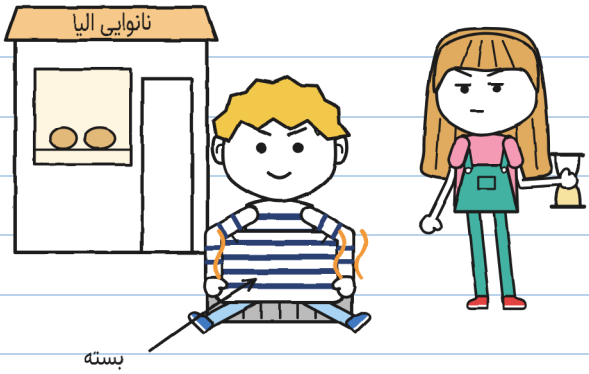


از بالکن خانهٔ بغلی، خانمی که به شمعدانی‌هایش آب می‌داد، با قیافهٔ کسی که این صحنه را هزار بار دیده، ما را تماشا می‌کرد. گفت: «سال‌هاست که این بسته می‌آید. همیشه همان‌طور که می‌آید، برمی‌گردد.»

هوا از آن سرماهایی بود که از آستین آدم تو می‌رود، و خولیتا دوباره برچسب را خواند.
گفت: «نوشته «گرم نگه دارید». و سال‌هاست روی یک قفسهٔ یخ‌زده مانده.»

من تازه‌واردم، و ما تازه‌واردها هنوز دستورها را کلمه به کلمه جدی می‌گیریم: اگر جایی نوشته «گرم نگه دارید»، گرم نگهش می‌دارم.

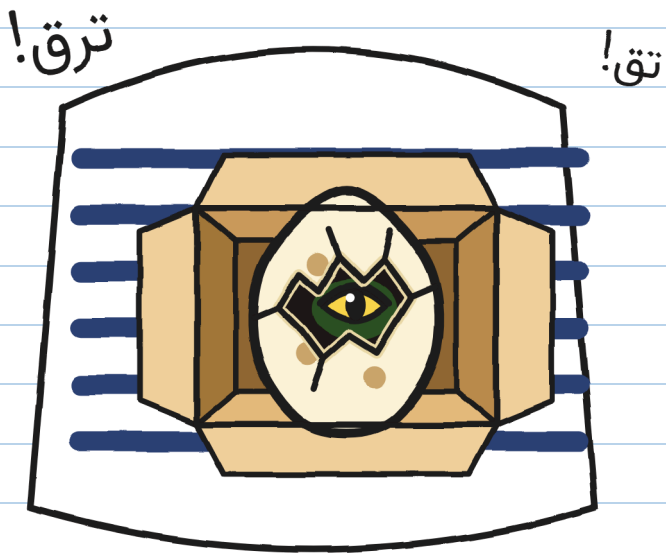
بسته را زیر بافتنی‌ام گذاشتم، دوباره از پل بزرگ رد شدیم و روی توری آهنی جلوی نانوایی الیا نشستم، همان‌جا که هوای گرم تنور از آن بیرون می‌آید.



شبیه یک صندوق پست باربار شده‌ای.

مدت زیادی همان‌طور ماندیم، غرق در بوی نانی که می‌توانست شکم هر کسی را به قار و قور بیندازد، در حالی که من کم‌کم عرق می‌کردم. بعد چیزی آرام به شکمم زد: تق!

خولیتا یک ابرویش را بالا انداخت و پرسید: «این شکمت بود؟»
«شکم من تق نمی‌کند!»



و بسته به من نگاه کرد.

یک داستان، شش اندازه

شش اندازه هست، از 3 تا 16 سال، و بیش از 20 زبان. XXS و XS و S و M و L صفحه‌ها و تصویرهای یکسان دارند. XL یک رمان است. فقط طرز تعریف کردن داستان فرق می‌کند.

اندازه XXS · PRE-A1
هاچی، اژدها یک شعلهٔ کوچک عطسه می‌کند!

اندازه XS · A1
من معمولی عطسه کردم. او یک شعلهٔ کوچک عطسه کرد. شعله گوشهٔ برچسب را سوزاند.

اندازه S · A2
من معمولی عطسه کردم. او با عطسه‌اش یک شعلهٔ کوچک بیرون داد. شعله گوشهٔ برچسب را سوزاند. بعد بچه‌اژدها همان گوشه را خورد.

اندازه M · B1
من معمولی عطسه کردم، ولی او با عطسه‌اش یک شعلهٔ کوچک بیرون داد که گوشهٔ برچسب را سوزاند. بعد همان گوشهٔ سوخته را خورد.

اندازه L · B2
من معمولی عطسه کردم؛ او، در عوض، با عطسه‌اش یک شعلهٔ کوچک بیرون داد که گوشهٔ برچسب را سوزاند و، بعد، با خیال راحت، همان گوشهٔ سوخته را خورد.

اندازه XL · B2-C1
رمان مصور ۰ ۱۳+

سطح‌ها طبق چارچوب مرجع مشترک اروپایی تقریبی‌اند.

هر کس در اندازهٔ خودش. همان داستان. — خ.

هر فصل را در linguaula.com تمرین کن